فهرست مطالب

[مروری بر بحث قبلی 2](#_Toc398541622)

[آیه 32 سوره نجم 2](#_Toc398541623)

[احتمالات در کلمه «اللَّمَم‏» 3](#_Toc398541624)

[احتمال اول: 3](#_Toc398541625)

[احتمال دوم: 4](#_Toc398541626)

[احتمال سوم: 5](#_Toc398541627)

[احتمال چهارم: 5](#_Toc398541628)

[جمع بندی آیه 32 سوره نجم 8](#_Toc398541629)

[جمع‌بندی آیات 31 سوره نساء و 32 سوره نجم 8](#_Toc398541630)

[بررسی آیه 37 سوره شوری 9](#_Toc398541631)

[بحث در آیه 49 سوره کهف 9](#_Toc398541632)

[جمع بندی آیات چهارگانه 10](#_Toc398541633)

[برسی صغائر و کبائر از حيث روايات 10](#_Toc398541634)

[مقام دوم شناخت صغیره از کبیره 12](#_Toc398541635)

بسم الله الرحمن الرحیم

# مروری بر بحث قبلی

مبحث اولي که مطرح شد اين بود که آيا غيبت از گناهان کبيره است يا نه؟

گفتيم قبل از آن يکي ـ دو مبحث مبنايي را به طور اختصار بايد متعرض بشويم:

اولين مبحث اين بود که تقسيم معاصي به ذنوب کبيره و صغيره، يک تقسيم درستي است يا نه؟

دو نظريه مطرح بود که متعرض شديم و گفتيم ادله‌اي که مي‌شود براي تقسيم گناهان به کبيره و صغيره به طور مطلق اقامه کرد، برخي از آيات و تعدادي از روايات مي‌باشند.

از آيات، يکي آيه 31 سوره نساء بود که ذيل آن، نکاتي را مطرح کرديم و نتيجه بحث اين شد که ظهور اين آيه در تقسيم معاصي به کبيره و صغيره، قابل قبول است و اظهر اين است که آيه شريفه 31 سوره نساء که مي‌فرمايد «**إِن تجَْتَنِبُواْ كَبَائرَ مَا تُنهَْوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيَِّاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا كَرِيمًا»** اين آيه بعيد نيست، بلکه اظهر اين است که دلالت بر تقسيم معاصي به کبائر و صغائر مي‌کند.

# آیه 32 سوره نجم

آيه دوم، 32 سوره نجم است که **«وَ لِلَّهِ مَا فىِ السَّمَاوَاتِ وَ مَا فىِ الْأَرْضِ لِيَجْزِىَ الَّذِينَ أَسَُواْ بِمَا عَمِلُواْ وَ يجَْزِىَ الَّذِينَ أَحْسَنُواْ بِالحُْسْنىَ(31)** **الَّذينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلاَّ اللَّمَم‏ (32)»** که آيه 32، مورد بحث ماست.

در آيه قبل مي‌فرمايد «وَ لِلَّهِ مَا فىِ السَّمَاوَاتِ وَ مَا فىِ الْأَرْضِ لِيَجْزِىَ الَّذِينَ أَسَُواْ بِمَا عَمِلُواْ وَ يجَْزِىَ الَّذِينَ أَحْسَنُواْ بِالحُْسْنىَ (31)» هر آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمين است براي خداست، تا...، آيه 32، الذين أحسنوا را توصيف مي‌کند، اين که عالم خلق شد تا گناهکاران، جزاي گناه خودشان را ببينند و محسنين را به بهترين پاداش‌ها برساند، اين الذين أحسنوا را معني مي‌کند و توصيف مي‌کند.

اولين وصفي که براي «**الذين أحسنوا»** آمده اين است که محسنين و الذين أحسنوا چه کساني هستند؟

کساني هستند که «**الَّذِينَ يجَْتَنِبُونَ كَبَئرَِ الْاثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّلمم»**، کساني که کبائر و فواحش را اجتناب مي‌کنند مگر لمم، اين آيه هم مورد استدلال قرار گرفته، به اين که مي‌شود از آن استفاده کرد براي تقسيم گناهان به کبائر و صغائر که احياناً بنابر بعضي از تفاسير همان لمم باشد.

اگر «لمم» به معناي صغائر باشد، اين تقابل تا حدي واضح‌تر موجب مي‌شود که آيه بر آن تقسيم دلالت کند، اگر این‌گونه نباشد، اين ظهور و دلالت با اين قوت نيست.

براي روشن شدن بحث، در مورد کلمه فواحش گفتيم در قرآن و روايات چهار ـ پنج معني دارد ولي چون قبلاً بحث کرديم وارد آن بحث نمي‌شويم ولي عمده بحث ما همان کبائر و لمم است.

اما مطلب مورد توجه در اينجا، اين جمله لمم است. در لمم، مرحوم علامه طباطبائي، سه نظر را در نظر ذکر کردند.

لمم اصل اين وا‍ژه، تقریباً به دو معني آمده است:

1. لمم به معناي قصد؛
2. لمم به معناي جمع و.. است.

## احتمالات در کلمه «اللَّمَم‏»

در اينجا به لحاظ تفسيري گفته شده است که حداقل چهار احتمال وجود دارد:

### احتمال اول:

مقصود از لمم، قصد المعصية باشد، که بي ارتباط با معناي لغوي هم نيست و بر اين مبنا، معناي آيه اينگونه مي‌شود که محسنين کساني هستند که کبائر از گناهان و فواحش را اجتناب می‌کنند؛ مگر قصد المعصية که قصد المعصية امر دشواري است که کسي بخواهد انجام ندهد و نيت معصيت، مانعي نيست و اين مخل به محسن بودن نيست. محسنان که در اين آيه بحث مي‌کنيم که ما به آن‌ها جزاي حسني مي‌دهيم، کبائر و فواحش را اجتناب مي‌کنند اما لمم و قصد المعصية، مانعي ندارد.

اگر اين معني صحيح باشد، مشابه همان مضموني است که در روايات زياد وارد شده است که در سال‌هاي قبل، راجع به آن بحث کرديم و گفتيم که چند چيز در باب گناه متصور است:

ـ تصور گناه کردن

ـ قصد گناه کردن

ـ تجرّي بر معصيت که شروع به عمل مي‌کند ولي درواقع، عمل گناه نيست

ـ خود معصيت است.

گفتيم در باب خود معصيت، گناه است، تجري هم در اين که آيا گناه است و يا نيست؟ در مسائل بحث کرديم، اما مراحل قبل «تصور گناه و قصد گناه» نيت گناه و تصميم و عزم گناه و يا تصور گناه که تصور گناه واضح است مشکلي ندارد، آني که محلّ اختلاف است يکي تجري است که در رسائل و مباحث قطع بحث شده است، يکي هم نية المعصية است. در باب نية المعصية گفتيم که مؤاخذه­ای به خاطر نيت معصيت صورت نمي‌گيرد، نسبت به نيت ثواب و نيت طاعت، خداوند ممکن است ثواب بدهد نية المؤمن خير من عمله، خدا لطف مي‌کند و نسبت به نيت خير، تفضلاً ثواب مي‌دهد و همان تفضل موجب شده است که نيت شر و سوء را مورد مؤاخذه قرار ندهد و اين تفاوت بين نيت شر و نيت خير است که تفضلاً خداوند از نيت شر درمي‌گذرد و نسبت به نيت خير ثواب مي‌دهد و روايات معتبري اين مطلب را مي‌رسانند در وسايل در باب نيت و عبادات و جلد اول و اوایل کتاب، که بحث عبادات است که در باب نيت، مي‌فرمايد ان الله لايعاقب علي نية الشرّ يا نية المعصية و يصيب علي نية الخير.

با اين ملاحظه و محاسبه، اين آيه ناظر به همين قاعده مي‌شود. آيه مي‌فرمايد نيت شر و سوء و معصيت، اين مضرّ به مقام احسان و جايگاه محسنين نيست. اين که مي‌فرمايد «**يجَْزِىَ الَّذِينَ أَحْسَنُواْ بِالحُْسْنىَ**»**،** و بعد مي‌فرمايد محسنين کساني هستند که کبائر و فواحش را اجتناب مي‌کنند مگر لمم، مگر قصد اين گناهان که لمم، قصد کبائر را هم مي‌گيرد و مطلق است، چه کبائر و چه غير کبائر که اين قصد، مانعي نيست که اين نوعي استثناء منقطع است، که مي‌گويد از گناهان اجتناب مي‌کند مگر نيَت گناه که نيت گناه در مستثني منه داخل نيست و به تعبير مرحوم علامه طباطبايي، استثناء منقطع مي‌شود.

اين که علامه فرمودند استثناء منقطع است، ممکن است کسي با يک وجهي، بگويد اين استثناء متصل است؛ براي اين که اگر ما اينجا کبائر و فواحش را مطلق گناهان بگيريم، في حدّ نفسه ممکن است که نيت معصيت گناه باشد، در همان رواياتي که مي‌فرمايد خدا از باب تفضل معاقبه نمي‌کند و لذا لمم نوعي گناه است منتهي استثناء شده است و استثناء متصل است.

اين يک احتمال بود که لمم قصد المعصيه است و آيه مي‌فرمايد قصد المعصية اشکالي ندارد.

### احتمال دوم:

احتمال دوم مي‌فرمايد مقصود از لمم، ارتکاب معصيت في حال دون حال باشد، محسن کسي است که از کبائر اثم و فواحش اجتناب مي‌کند مگر لمم، يعني اين که گاهي بدون قصد قبلی گناهي بکند، يعني درواقع ملکه او و طبع او اين است که پرهيز مي‌کند، اما اين که گاهي برحسب اتفاق گناهی از او سر بزند اين مضر به مقام احسان و تقوي و ايمان او نيست، اين در بعضي از روايات آمده است.

در بعضي روايات اهل بيت -عليهم السلام- آمده است که لمم درواقع آن حالتي است که به نحو اتفاقي گناه از کسي صادر بشود که اگر اين معني صحيح باشد استثناء، استثناء متصل است. آيه مي‌فرمايد از کبائر و فواحش اجتناب مي‌کند مگر اتفاقي ممکن است گناهي از کسي صادر بشود.

### احتمال سوم:

احتمال سوم مرتبط به بحث ماست. کسي بگويد لمم قصد معصيت نيست و معصيت اتفاقي هم نيست بلکه لمم، يک گروه و نوعي از معاصي است که در برابر کبائر قرار مي‌گيرد که در اين صورت استثناء، استثناء منقطع مي‌شود و معني طبق اين مبنا این‌گونه مي‌شود محسنين کساني هستند که از کبائر اجتناب مي‌کنند مگر لمم، يعني گناهان کوچک، گناهاني که به عنوان صغيره محسوب مي‌شود که اگر اين احتمال سوم صحيح باشد، به بحث ما مرتبط مي‌شود. استدلال به آيه، مبتني بر استدلال سوم مي‌باشد يعني بگوييم آيه مي‌فرمايد **«الَّذِينَ يجَْتَنِبُونَ كَبَئرَِ الْاثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّلمم»**، مگر صغائر‌، که در اين صورت کبائر در مقابل صغائر قرار مي‌گيرد و آيه دليل بر تقسيم معاصي به صغائر و کبائر مي‌شود.

### احتمال چهارم:

احتمال چهارمي‌ که ممکن است باشد و مرحوم علامه طباطبائي نفرمودند، اين است که ما لمم را به معناي مشترک و عامي بگيريم که در حقيقت شامل هر سه فرض بشود که لمم، يعني چيزهاي ناچيز که در اين صورت چيزهاي ناچيز، هم مي‌تواند صغائر بشود و هم مي‌تواند آن نيت معصيت بشود که آن هم در مقابل خود معصيت ناچيز است و هم مي‌تواند آن صدور اتفاقي گناه باشد که اين يک بار اگر اتفاق بيافتد... اين احتمال چهارم، معناي جامعي است، البته در اين معناي جامع، معناي اول و سوم بيشتر قابل جمع است تا معناي دوم، يعني بگوييم يک چيزهاي ناچيز، همان صغائر و هم نيات و قصود است اما معصيت کبيره‌اي که يک بار اتفاق مي‌افتد شايد در اين معناي جامع نگنجد.

از اصول کافي نقل شده است که «**الْفَوَاحِشُ‏ الزِّنَى وَ السَّرِقَةُ وَ اللمم الرَّجُلُ يُلِمُّ بِالذَّنْبِ فَيَسْتَغْفِرُ اللَّه**‏»،[[1]](#footnote-1) که حضرت دراينجا تطبيق دادند لمم را بر يلم بالذنب، يعني تصميم مي‌گيرد براي ذنب ولي استغفار مي‌کند. اين روايت در نور الثقلين، ذيل آيه نجم، تطبيق داده شده بر معناي دوم. در روايت 65 که آن هم روايت معتبر است دارد «**الرَّجُلُ يُلِمُّ بِالذَّنْبِ فَيَسْتَغْفِرُ اللَّه»**، يعني گناهي مرتکب مي‌شود و بعد استغفار مي‌کند چون يستغفر الله دارد يعني برداشت شده است که گناه را انجام مي‌دهد ولي فوري استغفار مي‌کند يعني الا اللمم، يعني ارتکابي که يک بار است و بلافاصله از آن استغفار مي‌کند.

در روايت ديگري که روايت معتبر است «**هُوَ الذَّنْبُ يُلِمُ‏ بِهِ‏ الرَّجُلُ‏ فَيَمْكُثُ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُلِمُّ بِهِ بَعْد»**،[[2]](#footnote-2) يعني يک گناهي کرده و بعد با فاصله زياد دفعه بعد آن را انجام مي‌دهد که اين فاصله بين گناه را مي‌گويد. در حديث ديگر مي‌فرمايد **«الْهَنَةُ بَعْدَ الْهَنَةِ أَيِ الذَّنْبُ بَعْدَ الذَّنْبِ يُلِمُّ بِهِ الْعَبْد»**،[[3]](#footnote-3) يعني گناهاني که با فاصله از کسي صادر مي‌شود. در روايت ديگري است که امام فرمودند: **«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَهُ ذَنْبٌ يَهْجُرُهُ‏ زَمَاناً ثُمَّ يُلِمُّ بِه‏»**.[[4]](#footnote-4)

اين روايات متعددي است که در اينجا آمده است و در روايت ديگر مي‌فرمايد که معمولاً رواياتش هم معتبر است که **«اللَّمَّامُ: الْعَبْدُ الَّذِي يُلِمُّ الذَّنْبَ بَعْدَ الذَّنْبِ لَيْسَ مِنْ سَلِيقَتِهِ‏، أَيْ‏ مِنْ طَبِيعَتِهِ»،[[5]](#footnote-5)** لمم آني است که در طبع او نيست، ولي ناخواسته مرتکب مي‌شود.

**«وَ قَدْ يُلِمُ‏ الْمُؤْمِنُ‏ بِالشَّيْ‏ءِ الَّذِي‏ لَيْسَ‏ فِيهِ‏ مُرَاد»،[[6]](#footnote-6)** در مجمع البيان هم دارد أن... الانسان الشيء به لايکون به عازم و فيه المام الخيال...

در اين روايات اينگونه تطبيق داده شده است ولي هیچ‌کدام از اين معاني، دليل بر حصر نمي‌شود. اگر ما بين اين معاني بخواهيم هر کدام از اين سه يا چهار احتمال، يک وجهي دارد،

* وجه احتمال اول است مقصود از لمم، قصد است، اين تناسب بيشتري با لغت دارد، معناي لغويش، قصد است.
* وجه احتمال دوم که لمم، ارتکاب حين بعد حين باشد، اين رواياتي است که در ذيل آيه آمده است که روايات مي‌فرمايد معناي لمم اينگونه است.
* وجه سوم که با بحث ما مرتبط است، ـ هر کدام يک مبعّد و يک مقربي دارد ـ وجه سوم اين است که اين تقابل بين کبائر و لمم، مفيد اين است که لمم چيزي غير از کبائر است و مؤيدش اين آيه‌اي است که از آن استظهار کرديم به اين که کبائر در مقابل سيئات صغيره است.

هر کدام از اين وجوه مبّعد و مقرّبي دارد اما انتخاب نهايي اين وجوه که مطمئن بتوان گفت که يکي از آن‌ها را انتخاب کنيم و دليل بر بعث مي‌کنيم دشوار است و خيلي ساده نيست، البته معناي چهارم و اين که لمم معناي جامع بين اول و سوم باشد، ممکن است کسي اينگونه هم احتمال بدهد.

لمم، درواقع ما معناي اول و سوم را قبول کنيم و بگوييم قصد معصيت هم در حد ذاتش، صغيره به حساب مي‌آمده است و البته اين مطلب، بيش از يک احتمال نيست.

استدلال، مبتني بر اين وجه سوم است ولي تعيين آن به طور جزمي و ظهور نهايي، ساده نيست به خصوص که روايات لمم را به معناي ارتکاب به نحو اتفاق که بعدش هم بلافاصله توبه مي‌کنند گرفتند، چون روايات به اين معني گرفتند دشوار است که اين مطلب را بگوييم البته اگر ظهوري در روايات بود و تطبيقي هست و حصري در آن نيست مي‌توان جمع کرد ولي به هر حال ظهور قوي هم در آيات نسبت به اين احتمالات نيست و در مجموع آنچه ما مي‌توانيم اينجا بگوييم با ملاحظه خود آيه را اگر من حيث هي هي، بگيريم انتخاب يکي از اين وجوه کار دشواري است اما با ملاحظه روايات، بايد احتمال دوم را بگوييم که قدر مسلمش، احتمال دوم است يعني لمم ارتکاب معصيت حينا بعد حينٍ است که با فاصله و با توبه است و اين همان مستفاد از آيه است با استفاده از روايات، بنابراين روايات احتمال دوم را تأييد مي‌کند حداقل به عنوان قدر متيقن و آن بحث صغيره و کبيره را نمي‌توان در اينجا به آن رسيد.

ممکن است کسي بگويد خود کبائر الاثم با قطع‌نظر از اين که اين مقابله هم درست بشود خود اين مفيد فايده است براي اين که قرآن مي‌گويد «**الَّذِينَ يجَْتَنِبُونَ كَبَئرَِ الْاثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ»**، چطور فواحش يک دسته خاصي از گناهان است؛ فواحش که نسبي نيست که بگوييم مثلاً نگاه به نامحرم، اين هم فاحشه است نسبت به يک چيز پايين تر، بلکه فاحشه يک عده گناهان خاصي است و گناهان خيلي بزرگي است که بخش عمده‌اش هم در مسائل جنسي است که آن هم در مسائل زنا و لواط و... است. کبائر هم وقتي مي‌گوييم يک امري کبيره است و مي‌گوييم الاثم الکبير، اين وصف به نحو مطلق است يعني يک چيزي کبيره است و به طور مطلق کبيره است. بعيد نيست با اين وجه، بگوييم ولو اين که لمم صغيره نيست و مقابل کبيره است ولي آيه مي‌رساند کبائر يک دسته خاصي از گناهان است لامحاله حتماً بايد يک چيز ديگري باشد به نام صغائر ولو اين که در آيه گفته نشده است.

## جمع بندی آیه 32 سوره نجم

جمع‌بندی که مي‌توانيم در مورد آيه داشته باشيم اين است که به اين آيه از دو زاويه مي‌توان نگاه کرد:

1. کبائر مقابل لمم قرار گرفته است و لمم صغيره است، پس مقابل کبائر است. اين وجه، خيلي تام نيست براي اين که سه چهار احتمال در آيه است و روايات هم اين احتمالي را تأييد مي‌کند که به بحث ما ربطي ندارد.
2. تقرير دوم همان نکته‌اي است که در آيه قبل هم گفتيم وقتي آيه مي‌گويد کبائر الاثم، کبيره، يعني کبيرة علی‌الاطلاق‌، نه اين که کبيرة در يک حالتي و صغيرة در يک حالت ديگر، اين کبيرة علی‌الاطلاق، ظاهرش اين است که يک دسته‌اي از گناهان صغائر است و تبعاً در مقابلش کبائر قرار مي‌گيرد.

اگر اين را پذيرفتيم، خود اين قرينه و شاهدي مي‌شود که از اين طرف شاهد مي‌شود يعني اين شاهد مي‌شود براي اين که لمم ممکن است صغيره باشد. ما تا حال مي‌خواستيم از لمم، پي ببريم به کبائر چه گناهاني هستند؟ ولي الآن مي‌خواهيم بگوييم، کبائر يک کبائر علی‌الاطلاق است و الآن که کبائر علی‌الاطلاق شد اجتناب این‌ها مهم است و مقابلش لمم است که لمم يک مصداقش آني است که در روايت آمده است که گاهي مرتکب مي‌شود و گاهي هم يک اموري است که کبائر به حساب نمي‌آيد و جمع اين دو با هم با اين شاهد انجام بشود.

# جمع‌بندی آیات 31 سوره نساء و 32 سوره نجم

فلذا اگر بخواهيم دقت نهايي بکنيم این‌گونه مي‌شود که هم در آيه قبلي و هم در اين آيه سه وجه وجود دارد که يکي يا دو تا از آن وجوه براي ما خيلي مهم است.

سه وجه براي اين ذکر کرد که در اين دو آيه کبائر و صغائر داريم: آيه 31 نساء و 32 نجم:

1. تقابل در خود آيه است که اين تقابل در آيه قبلي قوت دارد ولي در اين آيه به آن قوت نيست و اين تفاوت اين دو آيه است.
2. با قطع‌نظر از تقابل، اصلاً کبائر الاثم که بيان مي‌کند کبيره علی‌الاطلاق، يعني يک چيزي که هميشه علی‌الاطلاق کبيره است نه اين که گاهي کبيره است و گاهي صغيره، که اين وجه مشترک بين دو آيه است و ما اين را قبول داريم.
3. رواياتي است که در تقسیم‌بندی کبائر و صغائر آمده است که بعداً اشاره مي‌کنيم که آن تقسيم به صغائر و کبائر را تأييد مي‌کند.

# بررسی آیه 37 سوره شوری

آيه 37 سوره شوري است که آنجا هم در توصيف مؤمنين مي‌فرمايد که «**وَ الَّذِينَ يجَْتَنِبُونَ كَبَائرَ الْاثمْ‏ِ وَ الْفَوَاحِشَ وَ إِذَا مَا غَضِبُواْ هُمْ يَغْفِرُون**» در اینجا مطلقا تقابل و مقابله‌اي نيست.

در آيه اول مقابله خيلي واضح بود. «**إِن تجَْتَنِبُواْ كَبَائرَ مَا تُنهَْوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيَِّاتِكُمْ»**، (نساء/31) در آيه دوم الا اللمم، يک مقداري تقابل احتمال ضعيفي داده مي‌شد.

در آيه سوم که آيه 37 شوري است که اصلاً تقابلي نيست و مي‌فرمايد مؤمنان کساني هستند که «**يجَْتَنِبُونَ كَبَائرَ الْاثمْ‏ِ وَ الْفَوَاحِشَ**» و در آخر هم مي‌فرمايد «**وَ إِذَا مَا غَضِبُواْ هُمْ يَغْفِرُون**»، وقتي هم خشم مي‌کنند، اهل بخشش‌اند.

به اين آيه هم مي‌توان استدلال کرد از اين حيث که مي‌فرمايد «کبائر الاثم» و کبائر که مي‌گويد يعني يک چيزي که به طور مطلق کبيره است، نه اين که کبيرة في حال دون حال يا کبيرة بالنسبة إلي شيء و لا بالنسبة الي شيء آخر، و وقتي مي‌گويد کبيره، يعني هميشه کبيره است و وقتي مي‌گويد يک چيزي کبيره مطلق است يعني مقابلش صغيره است. در خود آيه نيامده است ولي مفهوماً مستلزم آن است يعني کبائر علی‌الاطلاق داريم حتماً يک چيزهايي داريم که کبيره علی‌الاطلاق نيست يعني تقسیم‌بندی را مي‌توان از آن استفاده کرد.

# بحث در آیه 49 سوره کهف

آيه چهارم به شکل ديگري در اين حد، در 49 سوره کهف که در قيامت وقتي شخص پرونده خودش را مي‌بيند، «**ما لِهذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغيرَةً وَ لا كَبيرَةً إِلاَّ أَحْصاها**»، اين چه نامه و چه پرونده عملي است که هيچ چيزي را فروگذار نکرده است و شامل همه است و دربر دارد، و در آنجا مي‌فرمايد «**لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً**» که قطعاً مقصود اعمال خير نيست و به حال يک انسان گناهکار در قيامت وقتي مواجه به اعمال پرونده سوء خودش مي‌شود و لذا کبيره و صغيره، حسنات نيست و سيئات است، آن‌وقت مي‌فرمايد سيئاتي را مي‌بيند که هم صغيره و هم کبيره است و هر دو در آن ثبت است و اين که کبائر و صغائر آورده است معلوم مي‌شود که دو قسم است يعني همان صغیرهای که صغيره علی‌الاطلاق است و هم کبيره علی‌الاطلاق در آن آمده است.

اين آيه از اين حيث، بهتر از آيات قبلي است؛ براي اين که در مقابل کبيره، صغيره قرار داده است. آنجا ما بايد با نوعي دلالت اقتضاء يا با دلالت مفهوم بگوييم مقابل کبيره، صغيره است، يا مقابله درست کنيم؛ مقابله‌اي که قطعي و واضح نبود اما اينجا مقابله خيلي واضح است،

اولاً اين نکات را بايد توجه داشت:

1. اين آيه مربوط به معاصي است، نه حسنات و طاعات، براي اين که اين حال و سخن فرد گناهکار است و لذا صغيره و کبيره صفت براي سيئه است.
2. اينجا کبيره و صغيره را دقیقاً مقابل هم قرار داده است «**لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً**».
3. مي‌توان گفت که صغيره و کبيره نسبي است و مي‌توان گفت صغيره و کبيره علی‌الاطلاق است و اطلاق اين دو تا وصف، مي‌رساند که این‌ها صغيره و کبيره علی‌الاطلاق است و با اين معني، تقسيم گناه به صغيره و کبيره درست مي‌شود، فلذا اين آيه از يک جهت دلالت واضح‌تر و روشن‌تری دارد.

آيه اول و چهارم أوضح است و دو آيه بعدي هم درواقع مي‌تواند نوعي تأييد باشد.

## جمع بندی آیات چهارگانه

جمع‌بندی ما نسبت به اين چهار آيه اين است که من‌حیث‌المجموع اگر ما رواياتي هم نداشتيم اين چهار آیه من‌حیث‌المجموع مي‌تواند ما را مطمئن بکند به نوعي تقسیم‌بندی در گناهان به دو دسته‌اي که از هم جدا هستند، کبائر و صغائر که اين تقسیم‌بندی مطلق است، نه تقسیم‌بندی نسبي که همه این‌ها مي‌تواند صغيره و هم مي‌تواند کبيره باشد.

# برسی صغائر و کبائر از حيث روايات

در وسائل، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب 47 تا 49، روايات متعددي در آنجاست که ليست ارائه مي‌دهند. بعضي روايات دارند کبائر پنج تاست و بعضي تا هفتاد هم رساندند ولي در روايات معمولاً هفت، ده، دوازده تا را بيان مي‌کند و رواياتي که کبائر را مي‌شمارد، نمي‌توانيم بگوييم که به يک اعتبار این‌ها کبائر است و به يک اعتبار ديگر صغائر هستند، يا در خود این‌ها يکي کبيره و يکي صغيره است. درست است که بين خود این‌ها تفاوت است ولي وصف کبيره، وصف علی‌الاطلاق است.

حضرت مي‌فرمايد: زنا و...، جزء کبائر است و يا مثلاً خيانت در امانت، جزء کبائر است، مجموعه روايات معتبري که در ابواب 47 به بعد آمده است و ليستي از گناهان کبيره را جلوي ما گذاشته، به خوبي نشانگر اين است که يک حساب و کتابي در تقسیم‌بندی گناهان به صغيره و کبيره وجود دارد و آن‌ها علی‌الاطلاق کبيره است و البته اين منافات ندارد که همه گناهان ‌وقتي در برابر عظمت خداوند بگيريم، همه این‌ها کبيره است، آن کبيره عامه است که قبول مي‌کنيم و منافات ندارد که همه گناهان را که با قبل و بعدش حساب بکنيم صغيره و کبيره مي‌شود، بلکه اين امر سومی است که در روايات، اصلاً قابل انکار نيست که کسي بگويد ما صغيره و کبيره به آن معني نداريم.

پس روايات که عامه و خاصه آوردند و اسناد معتبري هم دارد که ليست و فهرستي از کبائر ارائه دادند که این‌ها نشانگر اين است که تقسيم به کبائر و صغائر يک تقسيم جاافتاده‌اي است.

فقها اين بحث را در صلاة الجماعة و شرط عدالت در امام جماعت مطرح کردند منتهي ممکن بود جاهاي مختلف نياز داشته باشيم فلذا ما اينجا مطرح کرديم. از همين جا معلوم مي‌شود که آن نکاتي که نظريه دوم آورده است و مرحوم آقاي خوئي آوردند نکته‌هايي نيست که بتوان با آن‌ها، دست از اين ظهورات برداشت. نکته خاصي هم نيست، عمده نکته‌اي که آقاي خوئي و بقيه دارند، اين است که مي‌گويند معني ندارد که بگوييم همه گناهان در پيشگاهان خدا عظمت دارد و سخت و دشوار است و کبيره است، پس چرا تقسيم مي‌کنيد؟ منافات ندارد، از يک منظر همه این‌ها بد است ولي از يک منظر ديگر، در رتبه‌بندی، مي‌توان این‌ها را در دو گروه قرار داد که آثار متفاوتي دارند.

ما گفتيم سه مطلب اينجا وجود دارد.

يک مطلب اين است که همه گناهان از ادني معصيت تا شرک بالله، وقتي در برابر عظمت خدا و حق عظيم خدا سنجيده بشود، همه گناهان عظيم است.

مطلب دوم: در اين گناهان سلسله‌مراتب است و هر کدام از گناهان نسبت به بالايي کوچک‌تر است و نسبت به پاييني، بالاتر است.

اين دو مطلب که شما تمسک مي‌کنيد تا بگوييد که گناه کبيره و صغيره نيست اين مستلزم اين نيست، ما اين دو مطلب را قبول داريم ولي مي‌گوييم ضمن اين که اين دو مطلب را قبول داريم و مورد اتفاق علماي اخلاق است هم سلسله‌مراتب و هم اين که این‌ها با نسبت عوض مي‌شوند و هم اين که در يک نگاه عام، همه اين گناهان، کبيره است ولي اين مطالب منافاتي با رويکرد سومي ندارد که کل اين گناهان را مي‌توان مرزبندي کنيم و بگوييم اين عده از گناهان کبيره و اين عده ديگر، صغيره است و آثارشان هم از همديگر متفاوت است.

بيشتر نکته‌اي که نظريه دوم دارد يکي اين است که آن مطلب اول را دليل مي‌گيرد تا تقسيم را رد کند و گفتيم اين دلالت ندارد و يکي هم اين است که ما دليل محکمي ‌بر اين تقسیم‌بندی نداريم که اين هم معلوم شد دليل داريم و لذا ما کاملاً همان ديدگاه مشهور را تأييد مي‌کنيم که در باب گناهان از حيث صغر و کبر سه زاويه است:

1. همه گناهان کبيره است.
2. همه گناهان، هم صغيره و هم کبيره است.
3. گناهان را مي‌توان به صغيره و کبيره تقسيم کرد.

# مقام دوم شناخت صغیره از کبیره

ما صغيره و کبيره را چگونه بشناسيم و چه ملاکي براي تشخيص صغيره از کبيره است؟

در اين زمينه در ذيل آيه 31 سوره نساء، مرحوم علامه طباطبائي، 9 يا 10 نظريه را مطرح مي‌فرمايند که ظاهراً با نظر خودشان 10 نظريه مي‌شود.

بهترين جايي که به اين بحث پرداخته‌اند، مرحوم علامه طباطبايي رضوان الله تعالي عليه است که واقعاً حق ايشان، حق عظيمي بر حوزه‌ها و همه ما و همه انقلاب ما است که تفکر و تفسير ايشان واقعاً بر ما حق عظيمي است.

ايشان در آيه 31 سوره نساء، «**نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيَِّاتِكُمْ»**، 9 نظريه را نقل و نقد کرده است و ارائه ملاک شاخص و معيار کردند و آن نظري که خود ايشان هم پذيرفتند نظريه‌اي است که جمع بين تعدادي از آن نظريات است مثلاً بعضي مي‌گويند گناه کبيره آني است که خداوند در قرآن به آن وعده عذاب داده شده است يا روايات متواتر به آن وعده عذاب بدهند يا وعده خلود داده شده باشد و هکذا ملاک‌هاي مختلفي که آوردند. آنچه مرحوم علامه مي‌فرمايند و تأکيد مي‌کنند اين است که تشخيص کبيره و ملاک تشخيص کبيره اين است که يک وعده عذاب و چيز خاصي درباره آن داده شده باشد، چه در قرآن و چه در روايات، يا اگر وعده عذاب هم داده نشده است با يک بياناتي عظمت گناه و خطورت گناه آمده باشد فلذا نمي‌توان هیچ‌کدام از این‌ها را به تنهايي ملاک دانست. کبيره بودن به اين است که يا وعده عذاب در قرآن داده شده باشد يا در روايات وعده عذاب خاصي داده شده باشد، يا اين که تعدد روايات در آن باشد و لذا روي هيچ يک از آن معيارها را به تنهايي نمي‌توان تأکيد کرد.

طلبه: وجه اشديت چه بود؟

استاد: به قرينه تعليلي که در ذيلش است اشديت از جهت بخشودگي و از جهت عفو است، نه از جميع جهات، قرينه لبيه دارد که اشديت از جهت عفو است. عفو در اينجا نياز به رضايت ديگري دارد ولي در آنجا نياز به رضايت کسي ندارد. از همين جهت اشد است و لذا گفتيم اين که الغيبة اشد من الزنا را گفتيم، اين اشديت مطلقه نيست، اشديت خاصه است از حيث همين عفو از او، که عفو از زنا، اسهل از عفو از غيبت است، نه اشديت مطلقه؛ چون اشديت مطلقه خيلي قابل دفاع نيست.

1. . الکافی. ج 2. ص 279. [↑](#footnote-ref-1)
2. . همان. ص 441. [↑](#footnote-ref-2)
3. . همان. [↑](#footnote-ref-3)
4. . همان. [↑](#footnote-ref-4)
5. . همان. ص 247. [↑](#footnote-ref-5)
6. . علل الشرایع. ج 2. ص 490. [↑](#footnote-ref-6)